

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال پنجم، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۹۲
صفحات: ۱۱۳-۱۳۶
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۲۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۳/۲۴

چالش‌های گفتمان بنیادگرایی اسلامی و غرب

دکتر حامد محقق نیا* / دکتر جهانبخش مرادی** / دکتر علی مختاری***

چکیده

بنیادگرایی اسلامی، یکی از موضوعات چالش برانگیز در چند دهه اخیر در مناسبات بین‌الملل بوده است. این گفتمان، با فروپاشی بلوک کمونیسم در اواخر دهه ۱۹۸۰، آرام آرام جایگاه خود را تحکیم بخشید. حادثه ۱۱ سپتامبر که جهانیان را شگفت زده کرد، نشان از گسترش قدرت عملگرایی این گفتمان بود. در واقع، بنیادگرایی اسلامی از عرصه فکر و اندیشه به عرصه عمل رسید. بنیادگرایان برخلاف دیگر گروه‌های اسلامی مانند اسلام‌گرایان میانه رو یا اسلام‌گرایان سکولار، در پی تقابل با آموزه‌های مکاتب غربی (حقوق بشر، دموکراسی، جهانی شدن، تروریسم و سکولاریسم) هستند و سعی می‌کنند تا تسلط و قدرت فائقه غرب را به چالش بطلبند. پرسش اصلی در این نوشتار آن است که بنیادگرایی اسلامی چگونه توانسته است. به‌عنوان یک گفتمان غیر، هژمونی غرب را به چالش بکشد؟ برای پاسخ به این پرسش از رویکرد تحلیل گفتمان لاک لائو و موفه در جهت نقد انگاره‌های حقوق بشر، جهانی شدن، دموکراسی، تروریسم و سکولاریسم بر پایه بنیادگرایی اسلامی استفاده شده است.

کلید واژه‌ها

بنیادگرایی اسلامی، گفتمان، دال مرکزی، حقوق بشر، جهانی شدن، دموکراسی، تروریسم، جهاد، سکولاریسم.

* عضو هیأت‌علمی و استادیار علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز mohagheghnia7877@gmail.com

** عضو هیأت‌علمی و استادیار علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، پردیس علوم و تحقیقات ایلام

jmoradi7877@yahoo.com

amokhtari1392@yahoo.com

*** عضو هیأت‌علمی گروه علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج

مقدمه

تمدن غرب از دیرباز با تمدن اسلامی دارای چالش‌ها و تقابلهای گوناگونی بوده است. بعد از گسترش اسلام در خاورمیانه، مسلمانان به دروازه‌های اروپا (اندلس و اسپانیای کنونی) رسیدند و شاخص‌های مکتب اسلام را در آن جا نهادینه کردند. جنگ‌های صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان خونبارترین دوران چالش بین غرب و اسلام را رقم زد. این جنگ‌ها موجب کشتار افراد زیادی از هر دو سو شد و کینه و عداوتی سخت را بر جای گذاشت. آشنایی دو تمدن و شناخت بیشتر از همدیگر از مهمترین نتایج این نبرد دینی بود که باعث ایجاد روابطی عمدتاً اقتصادی میان اسلام و اروپا شد. با پیشرفت مغرب زمین، تنها امپراطوری عثمانی که داعیه دار مکتب اسلام بود به واسطه قدرت فائقه‌اش مرزهایش را گسترش داده و یکی از قدرتهای برتر در میان استعمارگران اروپایی بود، اما با ضعف و سستی این امپراطوری، غربی‌ها بر کشورهای اسلامی استیلا یافته و دوران فترت مطلق مسلمانان شکل گرفت. این روند ادامه داشت تا اینکه با فروپاشی استعمار، موزائیکی از کشورهای اسلامی برآمده از منافع غربیان در خاورمیانه و آفریقا ایجاد شد و این امر زمینه ساز تفوق روزافزون غرب بر کشورهای اسلامی شد. جنگ سرد نیز به خودباختگی مسلمانان در تحولات جهانی کمک شایانی نمود و شوروی سابق و ایالات متحده به عنوان مأمّن و پناهگاهی برای این کشورها نقش مهمی ایفا کردند. با فروپاشی بلوک شرق، بنیادگرایی اسلامی به عنوان یک دگر کم کم در برابر غرب سر برآورد و در حملات ۱۱ سپتامبر، جهان به درستی دریافت که القاعده و طالبان که نماینده بنیادگرایی اسلامی بودند، در پی مبارزه جویی با هژمونی غرب (ایالات متحده آمریکا) هستند. بعد از این واقعه، بنیادگرایان اسلامی با رجوع به اندیشه‌های ناب اسلام از دیدگاه فکری خشن خود، در پی چالش آموزه‌های غرب بودند. حال می‌بایست به این فهم رسید که بنیادگرایان چه شاخص‌ها و مفاهیمی از مکتب غرب را مورد سؤال قرار داده‌اند؟ آیا بنیادگرایی اسلامی توانسته است به مثابه یک دگر و فرازویت در برابر هژمونی غرب قد علم کند؟ چه گفتمان و نظریه می‌تواند این نقش بنیادگرایی را در عرصه جهانی تبیین کند؟ این پرسش‌ها زمینه ساز شکل‌گیری این نوشتار شدند تا نقش بنیادگرایی اسلامی و جایگاه آن را بررسی نمود.

گفتار اول: چارچوب نظری تحقیق

چارچوب نظری این پژوهش، نظریه تحلیل گفتمان است. انتخاب روش تحلیل، به این دلیل صورت گرفته است که در پی درستی یا نادرستی آموزه‌ها و انگاره‌ها نیستیم. نمی‌خواهیم اعتبار شاخص‌ها را بسنجیم. این پژوهش می‌کوشد تا مفاهیم و انگاره‌ها را به صورت بی طرفانه تبیین و تحلیل نماید و در این مسیر از تئوری گفتمان لاکلاو و موفه بهره می‌گیرد. بر اساس نظریه لاکلاو و موفه با تأثیرپذیری از میشل فوکو، گفتمان، نظام معنایی است که امکان فهم و صحبت کردن درباره جهان یا بخشی از جهان و ابژه‌ها و سوژه‌ها را امکان‌پذیر و در واقع آن‌ها را می‌سازد و در برگیرنده عناصر زبانی و فرا زبانی می‌باشد. در نظر لاکلاو و موفه این گفتمان متشکل از مجموعه‌ای از دال‌ها و دقایق است که به شیوه خاصی حول نقاط کانونی، دال‌های برتر یا تهی مفصل‌بندی می‌گردند و بر اساس این مفصل‌بندی‌ها به دال‌ها و سوژه‌ها معانی و هویت‌های خاصی تخصیص داده می‌شود. آن‌ها می‌نویسند: «ما کلیتی را که ناشی از عمل مفصل‌بندی است، گفتمان می‌نامیم» (Laclau & Mouffe, 1985: 106). لاکلاو و موفه مفهومی از گفتمان را بسط می‌دهند که مختص فرایندهای سیاسی است (احمدوند، ۱۳۸۴: ۸۵). از منظر آنان قدرت و سیاست دوروی یک سکه هستند بدین معنا که در حالیکه قدرت به تولید ابژه‌هایی همچون جامعه و هویت اشاره دارد. سیاست ناظر بر محتمل بودن همیشگی این قبیل ابژه‌هاست (Jorgensen & Philips, 2002: 138).

الف) تئوری تحلیل گفتمان

عناصر نظریه گفتمان

نقطه مرکزی (دال مرکزی)^۱

این مفهوم را لاکلاو و موفه از لاکان وام گرفته‌اند. دال مرکزی نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها حول آن نظم می‌گیرند، هسته مرکزی منظومه گفتمانی را دال مرکزی تشکیل می‌دهد، نیروی جاذبه این هسته سایر نشانه‌ها را به خود جذب می‌کند و سامان می‌دهد، مفاهیمی که در یک گفتمان مفصل‌بندی می‌شوند، حول یک مفهوم یا دال مرکزی شکل پیدا می‌کنند. دال مرکزی به حالتی اشاره دارد که معنای نشانه به حالت انجماد درآمده است ولی دال شناور به

۱- Nodal point

حالتی دلالت می‌کند که نشانه در میدان مبارزه گفتمان‌های متفاوت برای تثبیت معنا شناور و معلق است (حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۱۸-۵۱۷).
دال‌های شناور هویت‌شان را در مجموعه‌ای از معانی که تحت پوشش نقطه مرکزی هستند، به دست می‌آورند. این نقطه با هماهنگ ساختن معانی عناصر به لحاظ تاریخی میدان گفتمانی را سازمان می‌بخشد (سعید، ۱۳۷۹: ۱۵۳).

دال شناور^۲

دال‌های شناور نشانه‌هایی‌اند که گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند تا به آن‌ها به شیوه خاص خودشان معنا ببخشند. نقاط مرکزی هم دال‌های شناور به حساب می‌آیند، ولی تفاوت در این است که نقطه مرکزی به حالتی اشاره دارد که معنای نشانه به حالت انجماد و انسداد درآمدی است ولی دال شناور به حالتی اشاره دارد که نشانه در میدان مبارزه گفتمان‌های متفاوت برای تثبیت معنا، شناور و معلق است (Jorgensen & Philips, 2002: 28).

مفصل بندی^۳

لاکلاو و موفه مفصل‌بندی را این‌گونه تعریف می‌کنند:
«ما هر عملی را که منجر به برقراری رابطه بین عناصر شود، به نحوی که هویت این عناصر در نتیجه عمل مفصل‌بندی تعدیل و تعریف شود، مفصل‌بندی می‌نامیم.» گفتمان نتیجه مفصل‌بندی بوده و به‌عنوان عملی تعریف شود که رابطه‌ای میان عناصر برقرار سازد (Laclau & Mouffe, 1985: 105).

حوزه گفتمان گونگی^۴

لاکلاو و موفه معانی احتمالی نشانه‌ها را که از گفتمان طرد می‌شوند، حوزه گفتمان گونگی می‌نامند. حوزه گفتمان گونگی در واقع معانی‌ای است که از یک گفتمان سرریز می‌شوند؛ یعنی

۲- Floating Signifiers

۳- Articulation

۴- Field of Discursivity

معانی‌ای که یک نشانه در گفتمان دیگری دارد و یا داشته است، ولی از گفتمان مورد نظر حذف و طرد شده‌اند تا یکدستی معنایی در آن گفتمان حاصل شود (Ibid: 111). پس، حوزه گفتمانگونی عبارت است از محفظه‌ای از معانی اضافه و بالقوه در بیرون از منظومه گفتمانی خاص که توسط آن طرد شده‌اند. از طرف دیگر، مواد خاصی برای مفصل بندیهای جدید مهیا می‌کنند (حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۱۸). سیاست در نظریه گفتمان لاکلائو و موفه یک مفهوم محدود نیست، بلکه مفهومی گسترده است و به شیوه‌ای که ما به‌طور دایمی واقعیت را می‌سازیم و دیگر شیوه‌ها را طرد می‌کنیم، اشاره دارد. لاکلائو و موفه سیاست را به معنی سازماندهی جامعه به شیوه خاصی که شیوه‌های دیگر را طرد می‌کند، تعریف می‌کنند (Jergensen & Philips, 2002: 35).

غیریت‌سازی

غیریت‌سازیهای اجتماعی و تجربه آن‌ها برای نظریه گفتمان دارای اهمیت زیادی هستند. در آغاز، غیریت‌سازیهای اجتماعی ایده‌ای منفی و ناسازگار در درون روابط اجتماعی را معرفی می‌کنند. غیریت‌سازی‌ها، محدودیت‌های جامعه که توسط آن‌ها معانی اجتماعی به چالش کشیده می‌شود و نمی‌تواند تثبیت شود را آشکار می‌سازند. غیریت‌سازی، نشانه جبهه‌بندی یک صورت‌بندی سیاسی است.

آن‌ها نشان می‌دهند که هویت دیگر در یک نظام، تثبیت شده نیست؛ بلکه توسط نیروهای خارج از نظام به چالش کشیده می‌شود. غیریت‌سازیه‌ها را نمی‌توان به منافع از پیش تعیین شده کارگزاران تقلیل داد. غیریت‌سازی و ایجاد جبهه‌های سیاسی تا حدودی سازنده هویت‌ها و خود واقعیت‌ها هستند. ایجاد روابط غیریت‌ساز، مانع امکان ضرورت و منطق تعیین‌کنندگی در تاریخ و جامعه می‌شود. به اصطلاح لاکان، غیریت‌سازی، خلاء را در دل جامعه آشکار می‌سازد. فضای جامعه به مثابه قلمرویی ظاهر می‌شود که هرگز نمی‌تواند بسته و به‌طور کامل یک عینیت حضور یافته باشد. جامعه هرگز به‌طور کامل جامعه نمی‌شود، زیرا هر چیز در آن با محدودیت‌هایش فهمیده می‌شود و مانع شکل دادن خودش به‌عنوان یک واقعیت عینی می‌شود. این عدم امکان است که تولید دال‌های تهی را ضروری و این تولید به نوبه خود مفصل‌بندی گفتمان سیاسی یعنی تثبیت جزئی معنا را میسر می‌سازد (Hawrith, 2002: 10).

بی‌تردید، هر هویت و گفتمانی با حضور تعارض آمیز یک «غیر» شکل می‌گیرد. غیریت به رابطه یک پدیده یا چیزی بیرون از آن اشاره دارد که نقشی اساسی در هویت بخشی و تعیین آن پدیده ایفاء می‌کند. غیر از یک سو، مانع شکل‌گیری کامل یا تثبیت گفتمان می‌شود و آن را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، نقشی اساسی در شکل‌گیری آن ایفا می‌کند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۳۷-۱۳۶).

برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، سازوکاری است که به واسطه آن گفتمان‌ها سعی می‌کنند که نقاط قوت «خود» را برجسته سازند و نقاط ضعف خود را به حاشیه ببرند و پنهان کنند و برعکس، نقاط قوت «غیر» یا دشمن را به حاشیه ببرند و نقاط ضعف او را برجسته سازند. در هر صورت، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، سازوکاری برای تقویت خود و تضعیف غیر است و گفتمان‌ها، بسته به شرایط و امکاناتی که در اختیار دارند، از شیوه‌های مختلفی برای برجسته‌سازی خود و حاشیه‌رانی غیر بهره می‌گیرند. جنبش‌های اجتماعی، تظاهرات خیابانی، اعتصابات، ترور شخصیت‌ها، سازوکارهای اقتصادی و قانونی، نیروی انتظامی، رسانه‌های جمعی و غیره همگی ابزارهایی برای برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی هستند.

ب) بنیادگرایی اسلامی

بنیادگرایی^۵ به معنای شالوده و بنیان است. از اصطلاحات مترادف بنیادگرایی، می‌توان به اصولگرایی یا واپس‌گرایی و ارتجاع اشاره کرد. بنیادگرایی اسلامی از نگاه فرهنگ علوم سیاسی، اصطلاحی مورد اختلاف در اروپا و آمریکا است که به هر جنبش طرفدار اجرای دقیق تعالیم قرآن و شریعت اطلاق می‌شود. در غرب این اصطلاح مترادف با پویش مذهبی، به‌ویژه پویش‌های جهان‌سومی و جریان‌های اسلامی تبدیل شده است (کیلی و ماریفیت، ۱۳۸۰: ۲۵۲-۲۵۱).

از بنیادگرایی تعاریف متعددی ارائه شده است که تعریف ذیل به شکل ساده و مبرهن این اصطلاح را مشخص می‌کند. بنیادگرایی اسلامی به معنای بازگشت به اعتقادات اصولی و اولیه اسلامی (قرآن و سنت) است. آن‌ها معتقدند که باید به منابع دینی بدون دستبرد، تحریف یا توجیه مبتنی بر دیدگاه شخصی، التزام نمود.

شیرین هانتر می نویسد: «بنیادگرایی به معنای به کار گرفتن قوانین به گونه اصلی و ناب آن است. از این دیدگاه، بنیادگرایی اسلامی به راستی بنیادگرا هست. اما این تنها ویژگی آن نیست. در واقع، آن چه بنیادگرایی اسلامی را متمایز می سازد و مایه تهدیدآمیز بودن آن می شود، برداشت یکسره سیاسی و ایدئولوژیک آن از اسلام است» (Hunter, 2007: 189).

بنیادگرایی اسلامی از عوامل و علل چندی ریشه گرفته است که متفکران و اندیشمندان دلایل گوناگونی را در گسترش این مکتب مؤثر می دانند. شکست های پیاپی امپراطوری عثمانی که زمانی طلایه دار مبارزه با غرب بود، ایجاد دولت های دست نشانده و دیکتاتوری در خاورمیانه و شمال آفریقا، گسترش مدرنیسم در قالب اندیشه هایی مانند حقوق بشر، دموکراسی و سکولاریسم نیز از دیگر عواملی بودند که نوعی یأس را در میان مسلمانان ایجاد کرد و اندیشمندان جهان اسلام را به ایجاد راهی برای نجات مسلمین واداشت. اسلام میانه رو و اسلام سکولار شاخه هایی بودند که سعی داشتند با تفسیری کثرت گرایانه از آموزه های قرآن و سنت، به باز اندیشی و ترمیم وجهه مسلمانان کمک کنند. اما در این میان، گروهی از متفکران اسلامی با رد نظریات دو مکتب پیشین، تنها راه رستگاری جوامع اسلامی را در بازگشت به انگاره های اولیه و رد هر تفسیر دلبخواهانه از اسلام می دانستند. سید جمال، محمد عبده و رشید رضا از اندیشمندان قرن ۱۹ و حسن البنا، سید قطب و ابوالاعلی مودودی از متفکران بنام در قرن معاصر هستند که زمینه فکری دیدگاه بنیادگرایان اسلامی معاصر را شکل داده اند. نکته مهم این است که بنیادگرایی اسلامی به چند گروه تقسیم می شود، که این دسته بندی از سوی اولیور ری اسلام شناس فرانسوی صورت گرفته است. ایشان بر این باور است که گونه های بنیادگرایی اسلامی عبارتند از:

۱- اسلامگرایان سنتی: اینان طرفدار رجوع به نصوص اصلی از طریق تفسیرند. اصل بنیادی نظریه آن ها تقلید است. این دسته خواهان گونه ای نظارتند و بر نقش علما و روحانیون در جامعه تأکید می ورزند (Oliver, 2003).

۲- اصلاح طلبی: این جریان با هدف مبارزه با انحطاط و عقب ماندگی داخلی و نیز مبارزه با غرب مطرح شد. به دو دسته تقسیم می شود: یکی اصلاح طلبی سلفی که محمد بن عبدالوهاب به راه انداخت. آموزه اصلی این گروه رجوع به گفتار و کردار پیامبر و سلف صالح است که سرانجام مایه رسیدن به تجدد است. غزالی و ابن تیمیه از برجسته ترین علمای سنی مورد توجه این گروه هستند. شاخه دوم اصلاح طلبی دینی که اسلامی گری انقلابی نیز نامیده می شود، از

سیدجمال آغاز شده و در میان اهل سنت به اخوان المسلمین و جماعت اسلامی پاکستان می‌رسد. ادعای این جریان، باور داشتن به هماهنگی عقل و دین، علم و ایمان برای پیاده کردن اسلام اصیل در جهت پاسخگویی به نیازها و مقتضیات زمان است. آن‌ها انقلاب سیاسی و رسیدن به قدرت سیاسی را از اهم برنامه‌های خود می‌دانند، آمیزش اسلام و تجدد غربی را باور دارند و معتقدند که از پیشرفت‌های صنعتی و علمی غرب باید بهره جست، ولی از غربی شدن پرهیز می‌کنند (ری، ۱۳۸۷: ۳۹-۴۰).

۳- نوبنیادگرایان: این جریان تازه، شیوه زندگی، تغذیه، لباس پوشیدن، عبادت کردن، روابط با جنس مخالف، آموزش فرزندان و... را در بر می‌گیرد و هدف آن اسلامی کردن جامعه از پایین است. نوبنیادگرایان، رفتار اسلامگرایان هوادار اقدامات قانونی در چارچوب قوانین عرفی را انحرافی از اصول اسلامی می‌دانند. آنان نگرش‌های سلفی را از فراز اسلامگرایی انقلابی با زمان کنونی پیوند می‌زنند و از بسیاری مفاهیم سلفی در توضیح شرایط کنونی بهره می‌گیرند. این گروه، طرح‌های انقلابی برای دستیابی به قدرت را کنار گذاشته و تلاش خود را معطوف به اجرای شریعت و اسلامی ساختن دوباره جامعه کرده اند (کیپل، ۱۳۷۰: ۵۸).

در کل، ویژگی‌های بنیادگرایی اسلامی و جریان‌های برخاسته از آن را چنین می‌توان برشمرد: بنیادگرایی اسلامی، تجدد به سبک غربی را بر نمی‌تابد. بنیادگرایان اسلامی خواستار بازگشت به اسلاف صالح یعنی مسلمانان صدر اسلامند، زیرا آنان به عصر نبوت نزدیکتر بوده‌اند و از همین رو دین را بهتر می‌فهمیده‌اند. بنیادگرایی اسلامی بر پایبندی به متون مقدس دینی، بر تفسیرهای نو و هم بر اسلام تاریخی و معارف دینی که در گذر زمان پدید آمده و اکنون به صورت سنت شناخته می‌شود، تأکید بسیار دارد. بنیادگرایی اسلامی خواهان احیای کامل و بی‌چون و چرای شریعت است و از دولت شرعی برای اجرای کامل شریعت پشتیبانی می‌کند. گفتنی است، از آنجا که تنها شریعت شناسان، شایستگی طرح و اجرای احکام شریعت را دارند، ناگزیر حکومت اسلامی به صورت حکومت شرعی در می‌آید. بنیادگرایان اسلامی مبارزه با غرب و جهان مدرن و دولت‌های کافر غربی و حکومت‌هایی را که در جوامع اسلامی با غرب همکاری می‌کنند و در خدمت آن‌ها هستند، با هدف برانداختن این نظامها و حکومت‌های غیردینی و ساختن جامعه دینی و برپا کردن حکومت دینی، را در دستور کار خود قرار داده اند (یوسفی اشکوری، ۱۳۸۸).

بنیادگرایان اسلامی برآنند که امت اسلامی به محض تأسیس دولت اسلامی، موظف به ترویج ایدئولوژی خود در جهان از راه جهاد است، زیرا با برپا شدن دولت اسلامی، جهان از دیدگاه ایدئولوژیک و نه جغرافیایی، به دو بخش بزرگ تقسیم می شود؛ دارالسلام و دارالکفر، که این بخش باید از راه جهاد تسخیر شود و کاربرد همه ابزارها در این راه مقدس، مجاز خواهد بود. هنگامی که جبهه کفر و شرک و نفاق درصدد رویارویی با دارالسلام بر می آید، آیه شریفه «و قاتلوالذین لایؤمنون باله لا بالیوم الاخر و لا یحرمون ما حرماله و رسوله» حاکم می شود (سیدقطب، ۲۴-۲۳).

بنیادگرایان به نظریه توطئه در تاریخ، به ویژه در جهان امروز باور دارند و بیشتر دگرگونی های تاریخی و اجتماعی را برآمده از توطئه و نقشه های حساب شده کفار و به ویژه دشمنان اسلام و مسلمانان می دانند که امروزه آمریکا و هم پیمانانش عامل این دشمنی و توطئه اند. این گونه نگرش به تاریخ، ریشه های معرفتی دارد. از دید بنیادگرایان اسلامی، حفظ ظواهر شریعت، مطلوب نهایی است و این ظواهر یعنی اجرای بی چون و چرای احکام فقهی و شرعی و تکالیف دینی از یکسو و تشکیل حکومت شرعی و فقهی و اجرای حدود و دیانت و رعایت حجاب و ترک منکرات از سوی دیگر. البته در کنار حفظ این ظواهر، اگر هم توسعه اجتماعی و علمی و اقتصادی مطرح باشد، در حاشیه خواهد ماند (اسدی و غلامی، ۱۳۹۰: ۵۳).

ج) بنیادگرایی اسلامی به عنوان گفتمان

بنیادگرایی اسلامی به عنوان یک هویت؛ مجموعه ای از احکام، گزاره ها و نشانه هایی است که یک نوع نظام متمایز را شکل می دهد. این گفتمان، نه تنها از گفتمان لیبرالیستی، مارکسیستی و دیگر گفتمان های خارج از حوزه اسلام متفاوت است، بلکه از گفتمان های اصلاح طلبی درون اسلامی نیز جداست. بنیادگرایی دارای هویتی مستقل است. از مهمترین تفاوت های این گفتمان با دیگر گفتمان های اسلامی آن است که آشتی با غرب را بر نمی تابد و مخالف هرگونه تفسیر کثرت گرایانه از احکام اسلام است. نشانه هایی که در بنیادگرایی به کار می رود، متناسب با نظام معنایی و هویت این گفتمان تعیین می شود. به عنوان مصداق، تروریسم، حقوق زنان و دموکراسی منبعت از نظام هویت بخش بنیادگرایی اسلامی است. از دید آن ها چارچوب حقوق زنان در قرآن و سنت مشخص شده است. برای مثال، دیه یک زن نصف دیه یک مرد می باشد و هیچ گونه تفسیر و تغییری در این حکم روا نیست.

گفتار دوم: گفتمان بنیادگرایی و فرایند غیریت سازی

از منظر تحلیل گفتمانی، هر گفتمان در فرایند غیریت سازی شکل می‌گیرد. ایده بیرون سازنده «دریدا» در کانون نظریه گفتمان لاکلائو و موفه قرار می‌گیرد. گفتمان بنیادگرایی و گفتمان‌های وابسته به آن، براساس منطق غیریت‌سازی بررسی می‌شود. جنبش‌ها و حرکت‌های بنیادگرایانه، در مواجهه با بحران‌های انحطاط داخلی و تهاجم مدرنیسم غرب ایجاد شده‌اند. از این رو خاستگاه تاریخی اسلام‌گرایی رادیکال، اساساً در غیریت‌سازی در برابر غرب مدرن و وابستگان داخلی آن‌ها بوده است. البته فرایند غیریت سازی به گفتمان‌های غرب‌گرا منحصر نیست، بلکه گفتمان‌های درونی اسلام مانند اسلام سکولار، اسلام سیاسی لیبرال و اسلام سیاسی چپ را نیز در بر می‌گیرد. غیریت‌سازی اسلام بنیادگرا، در پی شالوده شکنی مفاهیم و انگاره‌های گفتمان غرب است. نظام معنایی آن‌ها را به کلی رد می‌کند و در پی ایجاد هویتی نو به این شاخص‌هاست. اسلام بنیادگرا با تقلیل آموزه‌های غرب به دال مرکزی قرآن و سنت، مفاهیمی چون سکولاریسم و دموکراسی را به کلی رد کرده و از مفاهیمی چون حقوق بشر و تروریسم تفسیر و روایتی برخاسته از شریعت ارائه می‌دهد. بنیادگرایی اسلامی در پی به حاشیه راندن گفتمان غرب است و برای حصول به این هدف از ابزارهای مختلفی بهره می‌گیرد. ترور مخالفان، استفاده از رسانه‌های جمعی همچون ماهواره و اینترنت، جذب و به‌کارگیری نیرویی به حاشیه رانده و بهره‌داری از جنبش‌های انقلابی از مهم‌ترین ابزارهایی است که بنیادگرایی اسلامی، می‌کوشد تا گفتمان غرب را منزوی کند و به حاشیه براند. القاعده به‌عنوان شاخص‌ترین گروه عمل‌گرای بنیادگرایی حملات تروریستی را در صدر برنامه‌های خود برای مقابله با هژمونی غرب قرار داده است. جنبش اخوان المسلمین می‌کوشد تا با استفاده از رسانه‌های جمعی و جنبش‌های انقلابی که در بهار عربی گسترش یافته‌اند، هویت بنیادگرایی را در جوامع اسلامی تسری داده و به نفی و غیریت‌سازی گفتمان غربی دست زدند. با توجه به این مصادیق، بنیادگرایان می‌کوشند تا با بهره‌گیری از ساز و کارهای مختلف، نوعی غیریت‌سازی در مقابل گفتمان غرب را شکل دهند و انگاره‌های نظام معنایی اسلام را جایگزین آن نمایند. در این نظام معنایی، هویت اسلامی است که اثبات و برتری تقابل میان گفتمان‌هاست.

الف) دال مرکزی؛ قرآن و سنت

بنیادگرایان بر این باورند که آموزه‌های و باورهای اسلام که منبعث از قرآن و سنت است، باید کانون اصلی تصمیم‌گیری در امور مردم باشد. هرم اصلی اسلام ناب است و تفسیرهای دلبخواهانه از دید آن‌ها موجب انحراف از مسیر صحیح است. قرآن و سنت مفهوم نهایی و دالی است که باعث تولید معنا برای مفاهیم یا دال‌های شناور است. حقوق بشر، دموکراسی یا صلح و امنیت را می‌توان به گونه‌های متفاوت تعبیر و تفسیر کرد، ولی از دید بنیادگرایان، این دال‌ها فقط بر اساس انگاره‌های قرآن و سنت باید صورت‌بندی شوند. آن‌ها بر این باورند که سنت و قرآن تکلیف همه امور را مشخص کرده‌اند و برای ایجاد گفتمانی منسجم باید به اصل اسلام رجوع شود. قرآن و سنت، هسته مرکزی این منظومه گفتمانی است. نیروی جاذبه و کشش اسلام است که سایر نشانه‌ها را به سوی خود فرا می‌خواند. مفهوم آزادی یا صلح و امنیت از نگاه بنیادگرایی تنها از دید اسلام معنا پیدا می‌کند. آن‌ها صورت‌بندی این شاخص‌ها را از نگاه سایر دال‌های مرکزی مانند لیبرالیسم، اومانیزم، مارکسیسم رد می‌کنند و هر گونه تفسیری که سعی در آشتی با این گفتمان‌ها دارد، بر نمی‌تابند. اسلام ناب همچون نقطه مرکزی دایره‌ای است که چگونگی شکل‌گیری و ویژگی آموزه‌ها را تنظیم می‌کند.

ب) دال‌های شناور

۱- حقوق بشر

حقوق بشر یکی از موضوعات چالش برانگیز بین اسلام و غرب است، زیرا غربیان بر این عقیده‌اند که منشور و تفسیرشان از حقوق بشر محق است و باید جهان شمول شود، حال آن‌که مسلمانان و بالخصوص بنیادگرایان مخالف این دیدگاه هستند و بر این باورند که آموزه‌های قرآن و سنت حقوق انسان را به درستی بیان نموده است و نیازی نیست که تعالیم حقوق بشر غربی در کشورهای اسلامی اجرا شود. اعلامیه جهانی حقوق بشر از مهمترین منابع حقوق بشر غرب می‌باشد. حقوق زنان، قصاص، حقوق آزادی‌های اجتماعی از موضوعات مناقشه برانگیز بین بنیادگرایان اسلامی و کشورهای غربی می‌باشد. در حقوق بشر غربی برای زنان حقوقی برابر با مردان تعیین شده است. آن‌ها حق دارند بدون اجازه از والدین زندگی کنند یا همسر خود را انتخاب کنند. زنان دارای دیه برابر با مردان هستند، محدودیت چندانی بر پوشش زنان اعمال نمی‌شود و در انتخاب نوع پوشش آزادند. در زمینه قصاص، کشورهای غربی (اتحادیه اروپا) حکم اعدام را ملغی کرده‌اند و از دیگر کشورها جهان نیز می‌خواهند که در این مورد از کشورهای

عضو اتحادیه اروپا تبعیت کنند، گرچه تعدادی از ایالت‌های ایالات متحده آمریکا حکم اعدام را همچنان اجرا می‌کند. کشورهای غربی نسبت به آزادی‌های اجتماعی دیدگاهی کاملاً آزادمنشانه دارند. از دید آن‌ها، مردم می‌توانند هر طور که می‌خواهند، زندگی کنند، تفریح کنند و هیچ محدودیتی بر آن‌ها روا نیست.

اما بنیادگرایان با این نوع حقوق و آزادی مخالف هستند. نظر بنیادگرایان اسلامی درباره حقوق بشر منبعث از قرآن و سنت است و بشر نمی‌تواند قوانین الهی را تغییر دهد. آن‌ها به مثابه یک گفتمان که هویتی مستقل دارند، دال مرکزی خود را قرآن و سنت می‌نامند، حال آن‌که، دال مرکزی غرب انسان است. انسان‌گرایی و مرکزیت انسان، تعیین‌کننده حقوق بشر است. قوانین و دستورات الهی جایی در گفتمان غرب ایفا نمی‌کند، ولی بنیادگرایان اسلامی معتقدند که خداوند برتر از عقل انسان است و دستورات حقوق بشری در قرآن و سنت مشخص شده است. آن‌ها دال مرکزی غرب (عقل بشری) را مورد نفی قرار می‌دهند و از این طریق تفسیر دال‌های شناور غربیان را یکسره رد می‌کنند.

بنیادگرایان در مورد اقلیت‌ها نگاهی سخت‌گیرانه دارند و با غیرمسلمانانی که تحت کنترل آن‌ها زیست می‌کرده‌اند، به شکل سرکوب‌گرانه رفتار می‌کردند. گروه‌های تروریست بنیادگرا در پاکستان با حملات خود به کلیساها بسیاری از عبادت‌کنندگان را به قتل رساندند. در عربستان سعودی، یهودیان و مسیحیان نمی‌توانند، کلیساها یا کنیسه‌های خود را برپا دارند و حتی ممکن است، تعطیلات مذهبی خاص خود را نداشته باشند. طالبان در کنار تحمیل قوانین خود به مردم تفسیری وهابی از دین را به کار گرفته و به زنان اجازه کار و رانندگی نمی‌دادند و فقط زنان خارجی می‌توانستند در سازمان‌های غیردولتی همکاری کنند (طییبی، ۱۳۸۹: ۳۸).

مسئله پوشش زنان نیز در بسیاری از جوامع اسلامی اهمیت بسیاری دارد. قرآن مردان و زنان را به پوشش و رفتار معتدل و میانه رو توصیه می‌کند. با اینکه به‌طور دقیق نوع پوشش را توضیح نمی‌دهد، ولی دو توصیه مهم می‌کند: حفظ اعضا و جوارح خود از نگاه نامشروع و وضعیت پوشش با توجه به سنت و رسوم محلی. از دید بنیادگرایان حجاب یک حکم و دستور است. آن‌ها با تبلیغ این آیه اشاره می‌کنند که قرآن «از زنان مؤمن می‌خواهد که نگاه خود را حفظ کنند» (سوره نور، آیه ۳۱). ولی بقیه آیه را نادیده می‌گیرند که توصیه می‌کند «مردان مؤمن نیز باید از نگاه به نامحرم بپرهیزند» (سوره نور، آیه ۳۰).

از این رو، بنیادگرایان بیشتر توصیه‌های خود را متوجه زنان ساخته و خود را از آن توصیه‌ها معاف می‌دارند. در هر صورت بنیادگرایان رادیکال تلاش کرده‌اند با تبلیغات در وب سایت‌هایی چون ندای اسلام، موضوع حجاب را سیاسی جلوه دهند. همان گونه که یک صاحب نظر در این خصوص خاطر نشان می‌سازد.

حجاب، نماد بنیادگرایی و سنت گرایی گشته و به معنای دقیق کلمه سیاسی شده است و این کار به دست گروه‌های ضدغرب از ترکیه گرفته تا مالزی و دیگر کشورهای جهان صورت می‌گیرد. دولت‌های غربی، به ویژه ایالات متحده آمریکا باید از هرگونه اشاره‌ای در خصوص «حقوق زنان برای پوشیدن حجاب» به مثابه حق ساده دموکراتیک خودداری کنند. بنیادگرایان بر این عقیده اند که جوهره حقیقی اسلام آن‌ها را محدود نمی‌کند. این امر بیش از هر جا در افغانستان با ظهور طالبان آشکار شد. طالبان زنان را به دار می‌آویختند، مجازاتی که با قانون حقیقی اسلام سازگاری ندارد. همچنین افراد زناکار را اعدام می‌کردند و یا با بدترین شکنجه از جمله عبور دادن بولدوزر از روی بدن آن‌ها به زندگی این افراد خاتمه می‌دادند (احمد رشید، ۲۰۰۰، و عفو بین الملل، ۱۹۹۹). قانون شریعت برای جرم‌های مختلف همانند مصرف مشروبات الکلی فقط مجازات شلاق را تعیین می‌کند، در حالی که افکار عمومی و جامعه بین الملل امروز مجازات این چنینی را حتی در شکل متمدن آن نمی‌پذیرد (طیبی، ۱۳۸۹: ۴۳-۴۱). از نگاه بنیادگرایان در جوامع اسلامی، باید قوانین شرع اجرا شود، حقوق بشری که زاییده ذهن انسان است، نمی‌تواند متناسب با کشورهای مسلمان باشد. مسلمانان هویتی مستقل دارند که بر گرفته از آیین آن‌هاست و نمی‌توان ساز و کارهای هویتی یک گفتمان بیگانه را در آن جوامع جاری کرد.

۲- دموکراسی

دموکراسی از دیگر دال‌های شناور است که در گفتمان بنیادگرایی اسلامی، مورد مناقشه می‌باشد. از نگاه غربیان حاکمان جامعه باید از سوی مردم انتخاب شوند و رأی آن‌ها، مشروعیت مجریان حکومت را تعیین می‌کند. این نظر برگرفته از اندیشه‌های فیلسوفانی همچون ژان ژاک روسو، جان لاک، مونتسکیو، دوتوکویل است که حکومت را حق مردم می‌دانند و آن را به حاکمان جامعه تفویض می‌کنند. تحسین دموکراسی و رأی مردم از سوی این اندیشمندان

واکنشی به دیدگاه کلیسا بود که اعتقاد داشت نمایندگان خدا باید بر روی زمین حکومت کنند و مشروعیت حاکمان باید با تأیید کلیسا برسد.

از نگاه بنیادگرایان اسلامی، دموکراسی هیچ نقشی در ایفای مجریان جامعه اجرا نمی‌کند. حاکم جامعه اسلامی باید از سوی علما و بر اساس آموزه‌های قرآن و سنت انتخاب شود. بنیادگرایان معتقدند که مشروعیت پیامبر به عنوان اولین حاکم جامعه اسلامی، از سوی خدا می‌باشد و حکمرانی خلفای چهارگانه منبعث از نگاه آن‌ها به قرآن و سیره رسول‌الله است. حزب التحریر که خودش را به مثابه «حزبی سیاسی می‌نگرد که ایدئولوژی اش اسلام است، در پهنه حکومتداری قانون و شریعت باید اسلامی باشند» و نمی‌تواند: جمهوری باشد، زیرا نظام جمهوری برپایه ای دموکراتیک استوار است و به عبارتی نظام کفار می‌باشد. در نظام اسلامی حاکمیت از آن شریعت است نه امت. قانونگذار الله است. فقط خلیفه دارای حق حکومت است و می‌تواند قوانین شریعت را با کتاب الله و سنت پیامبر تطبیق دهد. از این رو جایز نیست که بگوییم نظام اسلامی یک نظام جمهوری است و یا از جمهوری اسلامی سخن بگوییم (داوودی مهاجر، سایت حزب التحریر افغانستان).

بن لادن، ایمن الظواهری و ابومصعب زرقاوی بحث‌های مشترکی درباره دموکراسی و اصلاحات سیاسی در سرزمینهای اسلامی دارند. در بیانیه دسامبر ۲۰۰۴ بن لادن این نظر را اعلام می‌کند که دموکراسی و حکومت‌های مبتنی بر قانون اساسی و پادشاهی‌های اسلامی، همگی به یک میزان برای جوامع اسلامی غیرقابل پذیرش‌اند؛ زیرا آن‌ها حاکمیت، حاکمان انسانی و نظام حقوقی انسان ساخته را به جای نظام حقوقی اسلامی تحکیم می‌بخشند.

دموکراسی و حکومت بر اساس رأی مردم دال شناوری است که به کلی رد می‌شود و به همین دلیل طالبان نام حکومت شان را نه جمهوری؛ بلکه «امارت» نهادند تا کسی حتی توقع دموکراسی و مفاهیمی از قبیل را از آن نداشته باشد. رهبر طالبان «امیر» یا «امیرالمؤمنین» خوانده می‌شد. امیرالمؤمنین از نظر طالبان کسی است که امیر، پیشوا و صاحب اختیار مؤمنان است. امیر مؤمنین کسی است که قدرت آسمانی خداوند را در افغانستان نمایندگی می‌کند و اراده او مظهر اراده الهی در روی زمین می‌باشد. طبق اندیشه سیاسی طالبان، خواست امیرالمؤمنین، خواست خداوند بوده و اراده او مورد تأیید خداوند و در راستای اراده ی خداوند است. با چنین فهمی از مقام و منصب امیرالمؤمنین، جایی برای مسائلی چون انتخابات آزاد، حق رأی و حق اعتراض سیاسی باقی نمی‌ماند. اعتراض در برابر عملکرد امیرالمؤمنین، عصیان

در برابر خواست خداوند و بغی و طغیان در برابر شریعت اسلامی قلمداد خواهد شد (مهردوی، ۲۰۱۰).

در سیستم سیاسی خدا محور- همانند امارت اسلامی طالبان- تمام افراد موظف به رعایت حق الله است و بشر را حقی بیش از این نیست. از آنجایی که حکومت خود را نه نماینده مردم که نماینده جلال خداوندی بر روی زمین می‌داند، نه تنها خود را ملزم به رعایت مسائلی چون حقوق بشر نمی‌داند؛ بلکه بر عکس استفاده از قوه ی قهریه (زور) برای هدایت و تعلیم اخلاقی انسان‌ها را وظیفه خطیر خود می‌داند. فرمانروایی خلیفه و علما بر طبق دیدگاه قرآن و سنت دال تفسیری گفتمان بنیادگرایی اسلامی می‌شود.

دال مرکزی که قرآن و سنت می‌باشد، نحوه حکومت مداری را تعیین می‌کند. تفاوت مهمی که بین دال‌های شناورگفتمان بنیادگرایی و غرب وجود دارد، دیدگاه افقی و عمودی است. دال شناور غرب نگاهی افقی و هم ارز نسبت به مقوله حکومت مداری دارد؛ زیرا بر حول محور دال مرکزی (عقل انسانی) می‌چرخد، حال آن‌که باور بنیادگرایی اسلامی عمودی مانند است، زیرا برگرفته از کلام خدا و رسول (دال مرکزی) اوست که برتر از عقل انسانی است. نکته مهم دیگر این است که گفتمان بنیادگرایی در مورد این دال (دموکراسی) جنبه سلبی دارد. به کلی آن را رد می‌کند و بدیلی کاملاً متفاوت ارائه می‌دهد.

۳- جهانی شدن

مفهوم جهانی شدن که از اوایل دهه هفتاد وارد واژگان علمی شد، عمدتاً مناقشه برانگیز است و تعریف واحدی را در بر نمی‌گیرد. با این حال، به فراگیر و جهان شمول شدن تعاملات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی میان جوامع و کاهش حاکمیت دولتها در پرتو انقلاب ارتباطات جهانی شدن می‌گویند. این مفهوم، تمام عرصه‌های زندگی بشر را درنوردیده و سعی در یکسان کردن شیوه زندگی آن‌ها عمدتاً به سبک غربی دارد.

در واقع، جهانی شدن پدیده ای است که بر اثر وقوع آن در تصمیم‌گیری‌ها و فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسان‌ها، نقش مرزهای جغرافیایی به حداقل کاهش می‌یابد. در این رهگذر منافع تک تک مردم و کشورها بیش از پیش در منافع تمام مردم و تمام کشورهای جهان درهم تنیده می‌شود. در دنیای جهانی شده، واژه ی «ملی» جای خود را به واژه

«بین‌المللی» خواهد داد. در این محیط یگانه، قوانین جهانشمول است و جامعه جهانی باید از آن تبعیت کند (نورانی، ۱۳۷۹: ۱۵۸).

در مواجهه با جهانی شدن، بنیادگرایی اسلامی بیش از پیش خصلتی سیاسی به خود می‌گیرد. از این منظر تکیه بر آنچه «جهان اسلام» نامیده می‌شود، یک حرکت سیاسی در مقابل غربی شدن است. از دیدگاه بنیادگرایان اسلامی، جهان به سمت و سوی یک فرهنگ واحد جهانی اساساً غربی در حرکت است که باید با آن مقابله کرد. اسلام‌گرایان به سبب شرایط استعمارستیزی و تلاش برای جدایی از فرهنگ و ارزش‌های استعماری، از آغاز به ارزش‌های جهانی با دیده تردید و دشمنی می‌نگریستند. پیشینه استعماری غرب و هیمنه اقتصادی، نظامی و فرهنگی کنونی آن استعداد انطباق با غرب را از بین برده است. از این رو، بنیادگرایان اسلامی، جز با دیده تردید نمی‌توانند جهانی شدن و فراگیری ارزش‌های غربی را نظاره گر باشند.

جهانی شدن باعث آزادسازی ظرفیتهایی در جهان اسلام شده که برای امنیت غرب تهدیدآور تلقی می‌شود. از جمله این ظرفیتهای، اسلام سیاسی است که به شدت از طرف غرب رد می‌شود و همواره برهاله‌ای از تردید و تهدید از آن یاد می‌گردد. لذا در مجموع، بر اساس نظریات هانتینگتون، مرشایمر و فوکویاما، مهمترین تهدیدات علیه ثبات بین‌المللی پس از جنگ سرد از سوی کشورهای است که بیشتر مردمان آن غیرمسیحی - از جمله پیروان اسلام - هستند (وایت، ۱۳۸۱: ۱۴۳).

بنیادگرایان، جهانی شدن را فرایندی می‌دانند که برخاسته از دال مرکزی غرب (نگاه اومانیستی) است و بالطبع ارزش‌هایی را ترویج می‌کند که انسان محور و مرکز همه آن‌ها باشد. مصرف‌گرایی، تولید روزافزون ثروت، گسترش دیدگاه مادی‌گرایانه، نگاه ابزاری به انسان، نابودی فرهنگ‌های بومی و فترت ارزش‌های اخلاقی و انسانی از پیامدهایی منفی جهانی شدن است که بنیادگرایان سعی در برجسته نمودن آن‌ها دارند. از نگاه بنیادگران، جهانی شدن دال شناوری است که غرب در پی تفسیری مثبت از آن می‌باشد تا به پذیرش گسترده آن کمک کند، اما آن‌ها بر این عقیده اند که این فرایند به دلیل کنار زدن ارزش‌ها و قوانین الهی و مرکزیت دانستن انسان، باعث تباهی و فساد در جوامع بشری است. بنیادگرایان از این نکته در هراسند که جهانی شدن، مفاهیمی چون دموکراسی، لیبرالیسم، مذهب زدایی، تاریخ زدایی و فرهنگ سرمایه‌داری رادر خود جای داده است و به شیوه‌ای نرم و نامحسوس آن‌ها را در جهان اسلام

گسترش و فرهنگ قرآنی و پیامبرگونه مسلمانان را تضعیف می‌کند. در این شاخص، دال مرکزی بنیادگرایان مورد هجمه خطرناکی قرار می‌گیرد، زیرا غرب تفسیر محق خود از دال شناور (جهانی شدن) را با استفاده از رسانه‌ها و مبارزان اطلاعاتی در کشورهای اسلامی پیاده می‌کند. ماهواره و اینترنت دو ابزاری هستند که مورد تنفر شدید بنیادگرایان هستند، زیرا با جذابیت‌هایی که دارند، می‌کوشند تا ارزش‌های غرب را فراگیر کنند و هویت مسلمانان را با ارزش‌های غربی عجین نمایند و مردم نیز معمولاً روی خوش به این دو تکنولوژی نشان می‌دهند. پس جهانی شدن به علت تمرکز بر دال مرکزی غرب (انسان گرایی)، استفاده از شیوه جنگ نرم برای نفوذ انگاره‌های غرب، تهی کردن هویت اصیل مسلمانان و سعی در جایگزینی هویتی غربی به جای آن و مخالفت با دال مرکزی بنیادگرایی اسلامی (قرآن و سنت)، دال شناوری است که بنیادگرایی با آن به مخالفت برخاسته و سعی در کمرنگ کردن تأثیر آن دارد.

۴- تروریسم و جهاد

این دو مفهوم بی شک، مهم ترین شاخص‌های مورد بحث بین بنیادگرایی اسلامی و غرب هستند. تروریسم به معنای ترس و وحشت، و به معنای اعمال فرد یا گروهی است که از راه ایجاد ترس و وحشت و به کار بستن زور می‌خواهد به اهداف سیاسی خود برسد. همچنین، کارهای خشونت آمیز و غیرقانونی حکومت‌ها برای سرنگونی مخالفان خود و ترساندن آنان نیز در ردیف تروریسم قرار دارد که از آن به عنوان تروریسم دولتی یاد میشود (علیزاده، ۱۳۷۷: ۲۷۴).

هر دو گفتمان از دیدگاه خاصی تروریسم را تعریف می‌کنند. به عنوان مصداق، در حالی که غربی‌ها، حادثه ۱۱ سپتامبر را عملیات تروریستی و حمله به خاک ایالات متحده آمریکا نامیدند، بنیادگرایان تندرو، عاملان این رویداد را جهادگران اسلامی نامیدند و آن را تحسین نمودند. به وجهی دیگر، از دیدگاه غرب، اقدام اسرائیل در ترور رهبران حماس و دیگر گروه‌های اسلامی، دفاع مشروع نامیده می‌شود، ولی به باور بنیادگرایان و همه گروه‌های اسلامی، مصداق بارز تروریسم دولتی است. از این منظر، این دو گفتمان نگاهی مشترکی به مقوله تروریسم ندارند و بنیادگرایان، کشتن گروه‌های مخالف و غرب را یک نوع جهاد می‌نامند.

ابوالاعلی مودودی، اولین شخصی است که به صورت روشمندانهای به واژه جهاد پرداخت و آن را وارد ادبیات سیاسی معاصر کرد. پس از وی، سید قطب به مسأله جهاد پرداخت و آن را

وارد ادبیات گروه‌های نظامی اسلام‌گرا کرد؛ به طوری که معتقد بود اسلام فقط با جهاد است. جهاد، یکی از اصلی‌ترین گفتمان گروه‌های مسلمان تندرو معاصر بوده است. شاید بتوان گفت که حتی در برهه‌هایی از تاریخ و در برخی از سرزمین‌های اسلامی، مثل مصر زمان سید قطب، جهاد پیش از هرچیز، تنها نشانه مرکزی گفتمان اسلام سیاسی بود. شاید، سرچشمه تفکر جهاد در جامعه جاهلی و مطرح کردن جاهلیت به عنوان یک پارادایم در تمام زمان‌ها، به ابن تیمیه بر گردد، زیرا این ابن تیمیه بود که می‌گفت: «در قرآن، سنت و اجماع آمده است که انسان باید با هرکسی که از قانون اسلام (شرع) سر باز زند، حتی اگر شهادتین را نیز بگوید، بجنگد» (مهدی بخشی، ۱۳۸۵: ۱۷۳).

ولی در ایدئولوژیک ساختن مفاهیم جهاد و جامعه جاهلی بدون شک سید قطب نقش کلیدی داشته است. جاهلیت به عنوان یک مفهوم کلیدی در اندیشه سید قطب از جایگاه ویژه بر خوردار است. البته مفهوم جاهلیت پیش از سید قطب و بعد از ابن تیمیه در نزد کسانی چون محمد بن عبد الوهاب، محمد عبده و رشید رضا مطرح بود. بعد از ایشان هم کسانی بودند که این مفهوم را وارد دنیای مدرن کردند، مثل مودودی و شاگردش ابوالحسن ندوی، ولی تنها کسی که این مفهوم را به مثابه یک اصل در آورد که مبنای جهاد واقع شد، سید قطب بود. با این نگاه، القاعده و طالبان، کشتن نیروهای نظامی و غیرنظامی غرب را یک مبارزه مقدس قلمداد می‌کنند. جهادی در راه خدا که پاداش اخروی عظیمی نصیب عاملان حملات دارد (همان: ۱۷).

نتیجه‌ای که با تأمل در آیات قرآن و احادیث معتبر به دست می‌آید این است که اعدام قاتل، مفسد و محارب، در صورت تحقق شرایط لازم، صرفاً به اذن امام عادل یا نایب خاص یا رهبر و حاکم اسلامی به شکل آشکار، بدون پرده پوشی و به منظور بازگرداندن امنیت عمومی انجام می‌گیرد. در حالی که ترور علیه مخالفان سیاسی و در نیل به اهداف سیاسی انجام می‌شود و در آن اذن امام عادل وجود ندارد و اغلب، پنهانی و برای ضربه زدن و اخلال در نظم عمومی صورت می‌پذیرد (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۵۳۳).

از همین رو خداوند در آیه ۷۶ سوره نساء می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خداوند می‌جنگند و کسانی که کافرند در راه طاغوت می‌جنگند، پس بکشید اولیای شیطان را که مکر شیطان، ضعیف است (ثانی، ۱۴۱۶ق: ۵؛ البحرانی، ۱۴۰۷ق: ۱۹۳؛ نجفی، ۱۳۶۵، ش: ۷۸).

هنگامی که اسلامگرایان وهابی امروز در تبلیغ خود برای غربی‌ها در توجیه «اعمال قهرمانانه» بمب‌گذاران انتحاری می‌گویند «شما زندگی را دوست دارید و ما مرگ را»، انسان به یاد عبارت حسن البنا در رساله الجهاد او که بازتاب ذهنیت اوست می‌افتد. «خداوند به امتی که استاد هنر مردن باشد و قدر ضرورت مرگ شکوهمند را بداند، پاداش می‌دهد. مطمئن باشید که مرگ اجتناب‌ناپذیر است، اما اگر در راه خدا بمیرید، مأجورید» (طیبی، ۱۳۸۹: ۵۶).

اسلامگرایان سلفی، علیرغم تکریم خشونت‌شان، استدلال می‌کنند که جهاد آن‌ها پیام آور صلح است. این مرام به البنا باز می‌گردد که جنگ را برای صلح راه می‌اندازد. اما چنین فهمیده می‌شود که صلح تنها تحت بیرق برداشت آن‌ها از اسلام ممکن است. به زعم او غیرمسلمانان موحد تنها تحت هنگامی مجاز به زندگی‌اند که تحت شرایط اهل ذمه باشند (صلاح، ۱۳۸۰: ۱۴۳).

گفتمان بنیادگرایی اسلامی، مفهوم دال شناور غرب (تروریسم) را به کلی رد می‌کند و دال شناور خود (جهاد) را به جای آن می‌نشانند. تروریسم به‌عنوان یک انگاره تفسیری غرب سلب می‌شود و یک آموزه اسلامی (جهاد) جایگزین آن می‌شود. نوع نگاه بنیادگرایی به جهاد امری مقدس و دفاعی است که موجب نجات مسلمانان از سلطه کفر می‌شود. گفتمان بنیادگرایی با ایجاد شاخص جهاد، هم هویتی نو برای خود ایجاد می‌کند و هم به غیریت سازی دست می‌زند. هویت جهاد چون معنایی متعارض با تروریسم غربی دارد، آن را به صورت یک غیر می‌نگرد و ساختار معناییش را دچار چالش می‌کند. جهاد، دال شناوری است که از تفسیر بنیادگرایان از قرآن و سنت اقتباس می‌شود. تفسیری که گزینش می‌شود و آگاهانه صورت می‌پذیرد تا هویت آن‌ها را شکل دهد. جهاد، انگاره‌ای است که نشان می‌دهد گفتمان بنیادگرایی مورد هجوم غرب است. نظام معنایی غرب، جهاد را دشمن وجودی خود قلمداد می‌کند و یک دگر به حساب می‌آورد. دگری که منافع و هژمونی غرب را مورد هجوم قرار داده است. جهاد تکلیفی است که مسلمانان باید آن را مقدس بشمارند، زیرا تنها راه بیرون کردن کفار از بلاد اسلامی از این طریق ممکن است. جهاد است که دگر معنابخش مسلمانان (کفار) را تضعیف می‌کند. این دال حول قرآن و سنت شکل می‌گیرد.

۵- سکولاریسم و حکومت دینی

سکولاریسم نیز از مفاهیمی است که مورد انتقاد اکثر گروه‌های اسلامی است. واژه سکولار به معنای قرن و سده و به زمان حاضر و اتفاقات این جهان در مقابل ابدیت اشاره دارد. نخستین کاربردهای این واژه در اواخر قرن سوم، برای توصیف آن دسته از روحانیونی به کار می‌رفت که گوشه نشینی رهبانی را برای زندگی در دنیا ترک گفتند (لوکاس، ۱۳۶۶: ۴۸۹).

سکولاریسم مبتنی بر فرهنگی است که میان امور دینی و معنوی و قدسی از یک سو و دنیا، زندگی دنیوی و مادیگری از سوی دیگر تفکیک قائل است. در این تحلیل دین اصولاً مربوط به عالم معنوی است و تأثیری در عالم متغیرات ندارد، امور دینی مربوط به حوزه خصوصی هستند و نباید آن را در حوزه عمومی دخالت داد. امور دنیوی باید به دولت و قانون نوشته انسانی سپرده شود (همان: ۴۹۰).

حکومت دینی اساساً متفاوت از حکومت سکولار است. رئیس حکومت در حکومت دینی به طور خاص یا عام از طرف خدا و دین خدا تعیین می‌شود. در حالی که تعیین رئیس حکومت در رژیم سکولار به دست مردم یا بعضی از مردم صورت می‌گیرد و یا با وراثت، کودتا و انقلاب استقرار یافته و حداقل مشروعیت قهری می‌یابد. حکومت دینی مبتنی بر احکام شرعی است که توسط پیامبر (ص) در جامعه تشریح شده است. در حالی که قوانین حکومت سکولار بر خرد و عقل بشری استوار است. اطاعت از حاکمان در دولت دینی، قبل از آن که فرض مدنی باشد، واجب شرعی است و چه بسا یک چنین اطاعتی معیار و محک ایمان است: «فلا وربک لا یومنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت ویسلموا تسلیماً» (سوره نسا آیه ۶۵). در حالی که در حکومت سکولار چنین نیست و هیچ رابطه‌ای در آن، بین اطاعت از حاکم و ایمان و عصیان به خدا و دین خدا وجود ندارد. همچنین معارضه با رئیس حکومت دینی از مصادیق بغی و محاربه و نفاق است و مستلزم مجازات‌های شرعی و نیز عقاب اخروی می‌باشد. اما در دولت‌های بشری هرگونه معارضه و عصیان بی آن که گناه شرعی تلقی شود، حداکثر موجب مجازات دنیوی است. در مجموع، اسلام سیاسی مبنای نوع خاصی از حکومت است که در آن حاکمیت از آن خدا و شریعت است و از این حیث حکومت و حاکمان سهمی از قداست و معنویت دارند. دولت دینی- اسلامی دولتی اعتقادی است که شالوده و سیمای آن‌ها از عقیده و ایمان است (محمود پناهی، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۴۹).

حکومت دینی، دالی است که قداست خود را مرهون قرآن و سنت است. احکام شریعت قوانین حکومت دینی را مشخص می‌کنند. از نگاه بنیادگرایی، هویت حکومت اسلامی برخاسته از دین است و به این دلیل بشر و عقل انسانی نباید در احکام الهی دخالت نماید. قرآن و سنت که دال مرکزی بنیادگرایان است باید در همه شؤون زندگی دخالت نماید و حیطة حکومت نیز از این قاعده مستثنی نیست. از نگاه بنیادگرایان، در جامعه مسلمانان که هویت شان را از اسلام وام می‌گیرند، مهمترین رکن که حکومت می‌باشد، باید برخاسته از شریعت باشد؛ زیرا جامعه به تناقض دچار می‌شود. نمی‌توان قوانین عرفی را در جامعه اسلامی پیاده کرد، زیرا هم خلاف دستورات خدا عمل شده و هم مشروعیتی برای حکومت باقی نمی‌ماند. حکومت مشروعیتی جز گفتمان قرآن و سنت ندارد و راه رستگاری بشر نیز در کتاب مقدس اسلام به وضوح بیان شده است، پس بهترین راه، ایجاد حکومتی دینی-اسلامی است که علاوه بر منطبق بودن با هویت مسلمانان، برخاسته از دال مرکزی (قرآن و سنت) است. دال شناور حکومتی دینی است که بر پایه تفسیر بنیادگرایی از دال مرکزی (آیه‌های قرآن و شیوه حکومت رسول الله (ص) و خلفای اسلام) قرار دارد. حکومت سکولار نه با هویت مسلمانان سنخیتی ندارد و نه برگرفته از قوانین الهی است، پس چرا باید دال شناوری که برخاسته از تفسیر اومانستی و مرکزیت عقل انسانی می‌باشد، به جوامع اسلامی تسری یابد؟ چرا باید کشورها و بالأخص زمامداران اسلامی، قوانینی را در جامعه وضع و اجرا کنند که سعی در کمرنگ کردن ریشه دین به عنوان رأس هرم هویتی مردم دارد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که از سوی بنیادگرایان مطرح می‌شود تا دال شناور غرب (سکولاریسم) را تضعیف کنند و با تفسیری دین مدارانه که به هویت آن‌ها شکل می‌دهد، نوع حکومت دلخواه شان را تعیین کنند.

نتیجه‌گیری

بنیادگرایی اسلامی، یکی از موضوعات چالش برانگیز در چنددهه اخیر در مناسبات بین‌الملل بوده است. این گفتمان، با فروپاشی بلوک کمونیسم در اواخر دهه ۱۹۸۰، آرام آرام جایگاه خود را تحکیم بخشید. حادثه ۱۱ سپتامبر که جهانیان را شگفت زده کرد، نشان از گسترش قدرت عملگرایی این گفتمان بود. در واقع بنیادگرایی اسلامی از عرصه فکر و اندیشه به عرصه عمل رسید.

اصولا واژه بنیادگرایی در ابتدا به رادیکال‌ها و کهنه پرستان مسیحی اطلاق می‌شد و بعدها این اصطلاح در مورد گروه‌های تندرو و خشونت طلب اسلامی به کار رفت. در مورد بکار بردن این واژه برای گروه‌های اسلام‌گرا و تعریف و تعیین مشخصات بنیادگرایی، باید گفت که میان اندیشمندان همواره اختلافات زیادی بوده است و نظر یکسانی در این باره وجود ندارد.

این گفتمان همواره سعی در به چالش کشیدن انگاره‌های مسلط غرب داشته است و هیچ‌گاه به سازگاری با آن‌ها تن نداده است. بنیادگرایی اسلامی با ارائه مفاهیمی همچون جهاد، حکومت اسلامی و حقوق بشر اسلامی، آموزه‌های حقوق بشر غربی، دموکراسی، جهانی شدن، سکولاریسم و تعریف غرب از تروریسم را مورد چالش قرار داده است. این رویکرد با اتخاذ محوریت قرآن و سنت به مثابه دال مرکزی، انگاره‌های خود را بر این اساس تعریف می‌کند. گفتمان غرب که گفتمان مسلط در چند سده اخیر بوده است، بر محوریت عقل انسانی بنا شده و دال مرکزی خود را انسان قرار داده است. بالطبع، آموزه‌های این گفتمان برخاسته از عقل انسانی است. از این رو نشانگان دو گفتمان غرب و اسلام همواره در تضاد با هم قرار می‌گیرند، زیرا پایه و اساس آن‌ها با هم متضاد است. یکی سنت الهی را دال مرکزی خود قرار می‌دهد و دیگری عقل انسانی را راهنمای خود. تفسیرها نیز بر اساس این دو محور متفاوت قرار می‌گیرد. گفتمان بنیادگرایی با اتخاذ رویکردی جزم‌اندیشانه از قرآن و سنت الهی، سعی در ایجاد غیریت‌سازی دارد و غرب را دگر خود قرار می‌دهد. دگری که به هیچ روی سر سازگاری با آن ندارد و متن و حاشیه آن را به کلی رد می‌کند. دگری که وجودش و نشانه‌هایش به بنیادگرایی معنا و مفهوم می‌بخشد. غرب، غیری است که هویت ساز بنیادگرایی اسلامی است. قدرت مسلطی است که از سوی بنیادگرایی اسلامی مورد پرسش قرار گرفته تا آموزه‌های اساسی‌اش فرو بریزد. غرب رویکردی است که باید احترام به دیدگاه‌های دیگر را بیاموزد و از سرکوب فراواقعیت‌های به حاشیه رانده شده، دست بکشد. گفتمان بنیادگرایی اسلامی با ارائه دیدگاه‌های نو در عرصه‌های گوناگون به جد در پی به سرانجام رساندن این اهداف دارد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

احمدوند، شجاع (۱۳۸۴). قدرت و دانش در ایران. تهران: فرهنگ اندیشه.

- اسدی، علی و غلامی، تهمورث (۱۳۹۰). «واکاوی بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه»، **مجله اطلاعات اقتصادی و سیاسی**، شماره ۲۸۳، بهار .
- البحرانی، عبدالله (۱۴۰۷ق). **العوام الامام الحسین (علیه السلام)**. قم: مدرسه الامام المهدی (عج)
- تاجیک، محمد رضا (۱۳۸۴). **جهانی شدن و هویت**. در همایش هویت ملی و جهانی شدن. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- حقیقت، صادق (۱۳۸۵). **روش شناسی علوم سیاسی**. قم: دانشگاه مفید.
- داوودی مهاجر، محمد. «دموکراسی، نظام کفر است»، **سایت حزب التحریر افغانستان**. قابل دسترس در: www.ht-afghanistan.com
- ری، اولیور (۱۳۸۷). **تجربه اسلام سیاسی**، ترجمه محسن شانه چی و حسین مطیعی. قم: بی نا.
- سعید، بابی (۱۳۷۹)، **هراس بنیادین، اروپا مداری و اسلام سیاسی**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سید قطب (۱۳۸۸). **ویژگیهای ایدئولوژی اسلامی**، ترجمه سید محمد خامنه ای. تهران: بی نا.
- شهید ثانی (۱۴۱۶ق). **مسالك الافهام**، جلد ۱۵. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه
- صلاح، محمد (۱۳۸۰). «تاگفته‌های جنبش‌های رادیکال اسلامی»، ترجمه محمود موسوی بجنوردی، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال هشتم، شماره ۴ و ۵، زمستان.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۴). **تفسیر المیزان**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طیبی، بسام (۱۳۸۹). **اسلام سیاست جهانی و اروپا**، ترجمه محمود سیفی پرگو. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- علیزاده، حسین (۱۳۷۷). **فرهنگ خاص علوم سیاسی** . تهران: انتشارات روزنه.
- کییل، ژیل (۱۳۷۰). **اراده خداوند**، ترجمه عباس آگاهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کیلی. ری و فیلی ماریلت (۱۳۸۰). **جهانی شدن و جهان سوم**، ترجمه حسین نورانی بیدخت و محمد علی شیخ علیان. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- لوکاس، هنری (۱۳۶۶). **تاریخ تمدن**، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، جلد ۱. تهران: انتشارات کیهان.
- محمود پناهی، محمدرضا (۱۳۸۹). **چالش‌های اسلام سیاسی و غرب**. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مهدوی، میرحسین (۲۰۱۰). **الهیات طالبان ومفاهیم مدرن**، بر گرفته از: www.afghanistanpress.com
- مهدی بخشی، احمد (۱۳۸۵). «جهاد؛ از ابن تیمیة تا بن لادن»، **نشریه علوم سیاسی**، سال نهم. ش ۲۴.

نجفی، محمدحسن (۱۳۶۵). **جواهرالکلام**، ج ۴۱. قم: دارالکتب الاسلامیه.
نورانی، سیدرضا (۱۳۷۹). «جهانی شدن، کشورهای در حال توسعه و ایران»، **مجله اطلاعات اقتصادی - سیاسی**، سال چهاردهم، مرداد و شهریور.
وایت، برایان؛ اسمیت، مایکل و لیتل، ریچارد (۱۳۸۱). **مسائل سیاست جهان**، ترجمه محمد کمال سروریان. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
یوسفی اشکوری، حسن (۱۳۸۸). «بنیادگرایی و نوگرایی در اسلام معاصر ایرانی»، **ایران فردا**، ۲۰ دی ماه.

(ب) منابع انگلیسی

- Hawrith, D. (2002). **Discourse Theory and Political Analyses. Identities, Hegemony and Social**, Manchester University.
Hunte, Shirin T. (2007). "Islamic Fundamentalism: What is really and why it frightens the west". **Sales Review**, Vol. 6. No. 1.
Jorgensen, N. & Philips, A. (2002). **Discourse Analyses as Theory and Method**, London: Saji Publication
Laclau, E. & Mouffe, C. (1985). **Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics**, Verson. London.
Oliver, R. (2003) "The search for new Umah".
at:<http://www.colombia.edu/cup/sales/index.html>.